

۳/۲ گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ
 □ سرد یافتن: سرد احساس کردن، یافتن در متون قدیم به
 معنی احساس کردن است.
 ● سنایی می خواهد بگوید که آتش دوزخ (به تعبیری نفس)
 در سالک راه حقیقت اثری ندارد.

۶/۲ شهادت گوی آن باشد که هم ز اول درآشامد
 همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا
 □ حرف نهنگ آسا: کنایه از «لا» در «لااله الا الله» است.
 ● این نکته را باید افزود که دهان نهنگ، وقتی آن را برای
 آشامیدن و بلعیدن باز می کند، به شکل «لا» درمی آید. ضمناً شاعر
 به گنجایش دهان نهنگ نیز توجه دارد.

۱۲/۲ عروس حضرت قرآن، نقاب آنکه بر اندازد
 که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا
 ● «دارالملک» را معنی کرده اند (پایتخت)، لیکن فهم معنای
 این بیت در گرو معنای کنایی دارالملک ایمان (دل) است.

۳۳/۲ نه صرف از بهر آن آمد که سوزی زهره زهره
 نه حرف از بهر آن آمد که دزدی چادر زهرا
 □ حرف و سخن از برای آن نیست که به وسیله آن چادر
 حضرت زهرا را بدزدی.

● خواننده با این توضیح مشکل بیت را حل شده نمی یابد.
 سنایی به دزدیدن چادر مریم بارها اشاره کرده است:
 سر به سر کردیم با تو نی ز ما و نی ز تو
 چادر مریم مدزدوشیت را مهمان مکن.
 (دیوان، ص ۵۰۸)

یا:
 شعر من چون چادر مریم مستر گشته بود
 من به کنجی در همی خون خوش همی خوردم حزن
 کشف آن چادر درین مجلس فتاد از بهر آنک
 چادر مریم بر عیسی بسی دارد ثمن.
 (دیوان، ص ۹-۴۷۸)

۲۰/۲ از این مُشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید
 مسلمانان ز سلمان جوی و درد دین ز بودردا
 □ بودردا: ابوالدرداء کنیه عویم بن مالک انصاری از یاران
 پیامبر که به زهد و حکمت در میان صحابه حضرت رسول شهرت
 دارد.
 ● درباره نام بودردا و پدرش اختلاف نظر بسیاری وجود دارد.
 هجویری در کشف المحجوب (ص ۹۸)، در «ذکر اهل صفه»
 می نویسد: «دیگر صاحب همت و خالی از تهمت ابودردا عویم

«تازیانه های سلوک»

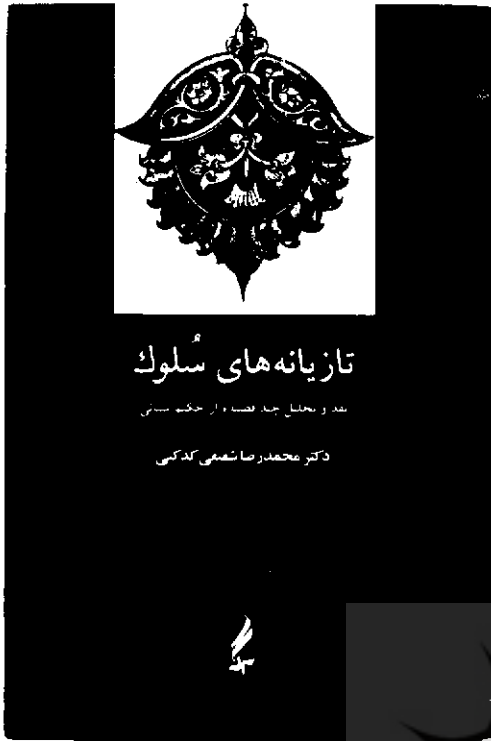
غلام محمد طاهری مبارکه

تازیانه های سلوک؛ نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، محمدرضا
 شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۲، ۵۴۴ صفحه.

مقدمه

سنایی، هر چند در «زهد و مثل» بعد از کسایی و ناصر خسرو قرار
 دارد، بی شک اولین شاعر نامی تصوف و صاحب سبکی تازه در
 ادبیات فارسی و مقامش در حدی است که مولانا او را حکیم غیب
 و فخر العارفین نامیده است. جای بسی تأسف است که تا کنون، با
 همه تلاشهایی که در زمینه تصحیح و تنقیح و تحشیه آثار وی به
 اهتمام دانشمندانی مانند استاد مدرس رضوی در ایران و دیگر
 فضلا در افغانستان و خارج از مرزهای فارسی زبانان در اروپا
 انجام گرفته است و کسانی چون مرحوم مدرس رضوی عمری را
 بر سر مقابله نسخ خطی و چاپ انتقادی اشعار وی گذاشتند، هنوز
 آن گونه که شایسته جایگاه این عارف نامی باشد کاری درخور
 انجام نگرفته است و از معاصران تا کنون کسی به سراغ شرح و
 تفسیر اشعار او نرفته است. خوشبختانه چندی پیش تازیانه های
 سلوک؛ نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، به همت دکتر
 محمدرضا شفیعی کدکنی، به دستداران زبان و ادبیات عرفانی
 عرضه شد.

نگارنده این سطور از خرمن فیض استاد خوشه ها چیده و از
 این بابت سپاسگزار است، اما حین مطالعه کتاب به نکاتی
 بر خورد که اجازه می خواهد به طرح آنها بپردازد (ارقام مربوط
 است به شماره قصیده / شماره بیت در شرح؛ تفسیر مؤلف محترم
 با نشانه □ و اظهار نظر نویسنده این سطور با نشانه ● مشخص
 شده است).



تازیانه‌های سلوک

مهدی رحمانفرد، از جمله سنی

دکتر محمدرحمانفرد کذکی

بن عامر...». استاد فروزانفر نیز در ترجمه رساله قشیریه نام وی را «عویمربن عامر الخزرچی الانصاری» ضبط کرده است. در مورد ابوالدرداء يك نکته در کامل ابن اثیر (ترجمه عباس خلیلی، ج ۲، ص ۱۵۱، ذیل وقایع جنگ یرموک) نوشته شده که مهم است: «قاضی آن سپاه هم ابوالدرداء بود (ازیاران پیغمبر که شجاعت و اندازه جانبازی دلیران را تشخیص می داد)». دو نکته دیگر در این بیت وجود دارد که مسکوت مانده است. یکی رابطه «درد» با «بودردا» که سنایی و دیگران بارها و بارها بدان اشاره کرده اند؛ از جمله:

دم کجآز آدم آن ساعت که بر اطراف عرش
درد بودردا قلم می راند بر لوح نگار
(دیوان، ص ۲۲۳، نیز ← ص ۶۷۸)

درد بودردا چیست؟ (هنوز هم در نقاط مختلف ایران آشی به نام «آش بودردا» به عنوان نذری و برای شفای بیماران می پزند. - لغت نامه، ذیل آش). این نکته مهمی است که استاد و دیگر صاحب نظران روشن نساخته اند و همچنان مجهول مانده است. نکته دوم این که در متون عرفانی رابطه ای بین بودردا و سلمان وجود دارد که نکته تلمیحی آن هنوز روشن نشده است. مثلا

به آه بوذر و سوز بلال و آنس معاذ
به شوق سینه سلمان و عشق بودردا
(شرح احوال و آثار و مجموعه اشعار شیخ شطاع، دکتر غلامعلی آریا، ص ۸۵)

و نیز خود سنایی بارها به این موضوع اشاره دارد: فرو شد آفتاب دین برآمد روزی دینان کجا شد درد بودردا و آن اسلام سلمانی
(دیوان، ص ۶۷۸)

هجویری نیز (کشف المحجوب، ص ۲۹۸) می نویسد: «ابوالدرداء و سلمان، رض، به هم نشسته بودند و طعامی همی خوردند و تسبیح کاسه می شنیدند».

۴۷/۲ چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید
درون سو شاه عریان و برون سو کوشک در دنیا
□ همان گونه که تن خویش را آراسته ای جان را نیز به علم دین بیارای زیرا که زشت است بیرون سرای شاه (یا داماد) آراسته به دیبا و حریر باشد و شاه (یا داماد) خود در اندرون لخت و

برهنه و محروم از آرایش تن.

● شاعر زشت بودن محرومیت جان را مطرح می کند نه آرایش تن را. در این بیت کوشک (قصر) کنایه از تن و جسم است و پادشاه کنایه از جان و روح. بنابراین، شاعر می گوید: زشت است که تن آراسته باشد و روح، پادشاه جسم، برهنه باشد.

۲۸/۳ و ۲۹ شد عقل ما عقیم ز بس با تغافلیم

فریاد از این تغافل و عقل عقیم ما!

پندار کز تولد عقل است لامحال

این طرفه بنگرید به نفس لثیم ما

□ چنین فرض کن و ببندیش که نفس لثیم ما زاده عقل است، این مایه شگفتی است.

● «پندار» را فعل امر گرفته اند، در صورتی که در این بیت «پندار» به معنای «وهم» است. سنایی در اشعار دیگر خود این مضمون را آورده است، از جمله:

ز وهمی کز خرد خیزد تو زان وهم و خرد دوری

ز رایبی کز هوا خیزد تو دور از چشم آن رایبی

(دیوان، ص ۵۹۷)

در ابیات بالا، سنایی می گوید: عقل انسان عقیم است، چون فرزندش وهم (پندار) است. پس عقل، که حاصلش پندار و وهم و ناقص است، به کار نمی آید چه برسد به نفس. به عبارت ساده تر، عقل کاری از دستش بر نمی آید، آن گاه مایه شگفتی است که تو به نفس لثیم دل می بندی.

۲/۵ گردون چو روی عاشقان، در لؤلؤ مکنون نهان

گیتی چو روی دلبران پوشیده از عنبر سَلَب

□ سلب: پوشاک، جامه؛ عنبر سلب = عنبر پوش؛ لؤلؤ مکنون: مروارید در صدف نگاهداشته (تعبیر قرآنی است، سورابادی، ۲۳، سوره واقعه).

● استاد «عنبر سلب» را ترکیب دانسته است و حال آن که ترکیب نیست. ضمناً خواننده جوان با توجه به توضیحات استاد مصرع دوم را چنین معنی خواهد کرد: گیتی چون روی دلبران عنبر پوش پوشیده است. در حالی که در این بیت شاعر شب را توصیف می کند و مراد او از لؤلؤ مکنون بر روی عاشقان دانه های اشک و در گردون ستارگان اند، عنبر هم بر روی دلبران زلف سیاه یار است که سیاهی شب با آن مقایسه شده است.

مداوای چشم به کار می برند و سرمه گرد نرم شده سولفور آهن یا نقره است که به منظور سیاه کردن مژه ها و پلکها به کار می رفته است.

۲۲/۱۹ ناریان بین با سه دوزخ سرد مانده در تموز

ابلهان بین با دو دریا غرق گشته در سفال

□ دوزخیان را نظاره کن که با داشتن سه دوزخ (احتمالاً سه صفت از صفات زشت) در گرمای تموز همچنان سرد مانده اند و ابلهان را بنگر که با وجود دودریا (دودریای آب شور و شیرین) در سفال (حجم اندکی آب) غرقه گشته اند، یعنی به اندک قانع اند. ● در کیمیای سعادت (ص ۹۷) آمده است: «دوزخ روحانی از سه جنس آتش بود یکی آتش فراق شهوات دنیاوی، دوم آتش تشویر و خجالت، سوم آتش محروم ماندن از جمال حضرت احدیت و نومید گشتن از وی. و این سه آتش را کار با جان و دل باشد نه با تن. و آتش روحانی دردناک تر از آتش جسمانی است.»

در مورد 'دو دریا' نیز، در کشف الاسرار میبیدی، در تفسیر عرفانی «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» (الرحمن / ۱۹) آمده است: «و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آن است که در نهاد وی دو بحر آفریده: یکی بحر سر دیگر بحر دل و الیه الاشارة بقوله عزوجل: «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ». از بحر سر لؤلؤء مشاهدت و معاینت برون آید و از بحر دل مرجان موافقت و مکاشفت. و ذلك قوله: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» (الرحمن / ۲۲). هر دو در نهاد وی تعبیه کرده و حاجز قدرت میان هر دو بداشته: «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» (الرحمن / ۲۰) آن بر این نیرو کند، نه این آن را بگرداند. و گفته اند 'بحرین' اینجا خوف و رجاست عامه مسلمانان را و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان را و بحر هیبت و انس انبیا را و صدیقان را (ج ۹، ص ۴۲۰ و ۴۲۱).

همچنین در تفسیر سنتی همین آیه آمده است: «و قال اهل الاشارة و حِكْمِي عن سفیان الثوری فی قول الله عزوجل: 'مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ' قال: فاطمه و علی (ع): 'بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ' محمد (ص): 'يَخْرُجُ مِنْهَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنِ (ع)، و قيل، هما بحر العقل و الهوی؛ 'بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ: لطف الله سبحانه؛ 'يَخْرُجُ مِنْهَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ' ائى التوفيق و العصمة. و قيل: بحر الحجة و الشبهة؛ 'بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ: النظر والاستدلال؛ يخرج

۱/۶ مرد هشیار در این عهد کم است

ور کسی هست، به دین متهم است

□ یعنی اگر هم مرد هشیاری در این عهد وجود داشته باشد، در امر دین به او تهمت می زنند و به بی دینی یا بددینی او را متهم می کنند.

● مصرع دوم در دیوان اشعار سنایی چنین است:

ور کسی هست بدین متهم است

منظور سنایی این هم می تواند باشد که در این عهد و زمانه مرد هشیار کم است، اگر هم کسی پیدا شود به او تهمت هشیاری زده اند. این مضمون بارها و بارها در اشعار سنایی آمده است:

زین سخن چندان که خواهی گفته ام در گوش عقل

لیک اندر دهر مردی عاقل و هشیار کو؟

(دیوان، ص ۵۷۶)

چند گویی مرد هست آن مرد کو؟

(دیوان، ص ۵۷۸)

در جهان آزاده ای کو تا که با وی دم زنیم؟

(تازیانه های سلوک، ص ۱۶۵)

۱۰/۱۰ توتیا: سنگ سرمه

● توتیا سرمه نیست. بسیاری از شارحان متون قدیم این اشتباه را کرده اند. سنایی در دیوان (ص ۳۸، در دو بیت ۱ و ۳ در قصیده ای) هم واژه سرمه را و هم واژه توتیا را به کار برده است:

عاشق دین دار باید تا که درد دین کشد

سرمه تسلیم را در چشم روشن بین کشد...

دیده یعقوب را دیدار یوسف توتیاست

سینه فرهاد باید تا غم شیرین کشد.

توتیا اکسید طبیعی و ناخالص روی است که گرد آن را برای

۴۴/۲۷ هر کجا زلفِ ایازی دید خواهی در جهان

عشق بر محمود بینی، کم زدن بر عنصری

□ هر کجا سخن از زیبایی و عشق باشد این عاشقان اند که مطرح اند نه شاعری مانند عنصری که با الفاظ سر و کار دارد و طبعاً باید در آن حال خاموشی اختیار کند.

● در این بیت دو نکته هست یکی اینکه شعر تلمیح دارد به داستان مشهور بریدن زلف ایاز به دستور محمود و سپس پشیمان شدن او و خشم بر درباریان و توسل آنان به عنصری و سرودن آن رباعی معروف که استاد بدان اشاره ای فرموده اند. دیگر این که «کم زدن»، با توجه به این اشاره و نیز بیت قبل از آن:

هرگز اندر طبع يك شاعر نبینی حذق و صدق

جز گدایی و دروغ و مُنکری و مُنکری

معنای سکوت و خاموشی ندارد. «کم زدن»، که شواهد بسیاری در متون فارسی دارد (← لغت نامه دهخدا)، در اینجا معنای بداقبالی و نگون بختی می دهد. شاعر می گوید: «عشق را عاشق می ورزد، اما نگون بخت شاعر که با الفاظ سر و کار دارد و محروم از عشق واقعی است». مرحوم وحید دستگردی، در خمسه حکیم نظامی، «کم زدن» را به معنی بی دولت گرفته و شاهدی از نظامی در تأیید آن آورده است:

همانا که عشقم بر این کار داشت

چو من کم زنان عشق بسیار داشت

(نیز ← مخزن الاسرار، به کوشش برات زنجانی، ص ۲۰۱، ۲۰۳، ۳۱۵، ۴۰۷).

باری، در شرح ابیات عموماً به مفاهیم کلیدی عرفانی اشاره نشده است. مثلاً در

چو مردان بشکن این زندان یکی آهنگ صحرا کن

به صحرا در نگر آن گه به کام دل تماشا کن (۱/۲۳)

کلید واژه بیت «صحرا» است که در متون عرفانی به معنی عالم غیب و عالم لامکان تعبیر می شود:

نالۀ داوود هم برخاست از صحرای غیب

حضرت سیمرغ کو تا بشنود آن ناله زار

(دیوان، ص ۲۲۳)

و این در حالی است که در بعضی موارد کلمات ساده مانند آرزو، دست زدن، پیدا کردن، جنت، نار، رطب، تازه، صنم، امل، معنی شده است. با این همه، نقد و تحلیل اشعار سنایی، که اول بار به صورتی درخور استفاده دانشجویان و علاقه مندان به ادب فارسی ارائه می شود، مغتنم است؛ لیکن حاصل کار، هر چند برای دانشجویان رشته ادبی يك گام به پیش است، برای استاد و در کارنامه درخشان ادبی وی «دو گام به پس» تلقی می شود.

منهما الحق والصواب (ج ۹، ص ۴۱۲).

۱/۲۲ برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین

رُخ چو عیاران نداری، جان چو نامردان مکن

□ استاد مصراع دوم را چنین معنا کرده اند: اگر جوانمردانه و با سرخ رویی نمی توانی کشته شوی و با سربلندی، همچون نامردان ممیر.

● استاد جان کندن را به معنای مردن گرفته است. ولی به نظر می رسد به معنای تقلا و تلاش کردن باشد. می گوید: اگر رخسار و سر و صورت عیاران پر دل و شجاع را نداری مانند نامردان تلاش بیهوده مکن.

۳/۲۲

در توضیح «هر چه یابی جز خدا، آن بت بود، درهم شکن» مطلبی تیامده است. بهتر بود حدیثی که سنایی به آن نظر داشته و این مصرع ترجمه ای از آن است آورده می شد. هجویری (کشف المحجوب، ص ۹۳) می نویسد: «آن حضرت [امام محمد باقر (ع)]، در تفسیر کلام خدای عزوجل ← «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» فرموده است: كل من شغلك عن مطالعة الحق فهو طاغوتك.

۴/۲۲ چون دل و جان زیر پابت نطع شد پایی بکوب

چون دو کون اندر دو دست جمع شد دستی بزن

□ نطع: هر نوع گستردنی چرمی و مجازاً بساط و فرش - گویا بساطی را که برای رقص می گسترده اند، بویژه، نطع می نامیده اند. دستی بزن: کنایه از شادی و نشاط کردن و کف زدن است.

● سنایی می گوید هر کسی شایستگی سماع را ندارد. تنها وقتی می توانی به سماع بپردازی که همه تعلقات (دل و جان) را زیر پابت بیندازی (نطع کنی).

۳/۲۴ زرنه و کانِ مِلکی زیر دست

جو نه و اسبِ فلکی زیر زین

□ کانِ مِلکی: معدنِ جواهرات و یژه سلطان.

● استاد «مَلک» را «مَلِک» گرفته اند. قرائت درست «مَلِک» است و با «فَلِک» نیز هموزن است. سنایی می گوید که هر چند زر ندارد اما کان فرشتگان در اختیار اوست.